



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۵۰	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۱ / ۲۸
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسألة نهم عروه: حکم وجوب زکات در مال مغضوب و مرهون					

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

مسألة نهم عروه: حکم وجوب زکات در مال مغضوب و مرهون

مسألة نهم را مرحوم صاحب عروه چنین عنوان می کنند:

«إذا تمكّن من تخليص المغضوب أو المسروق أو المجهود بالاستعانة بالغير أو البينة أو نحو ذلك بسهولة، فالأحوط إخراج زكاتها و كذا لو مكّنه الغاصب من التصرف فيه مع بقاء يده عليه أو تمكّن من أخذه سرقة...»^۱؛

یعنی بتواند مالش را از دست غاصب خلاص کند، ولو به اینکه بدون علم او از طریق سرقت، مال خود را پس بگیرد. البته در اینجا مناسب بود که تعبیر به «سرقت» نمی کرد؛ زیرا صدق سرقت در این جا مشکل است؛ بلکه مناسب بود که می فرمود: «أو تمكّن من أخذه بالقهر بـشكل من الأشكال». چون صدق سرقت از مال خود انسان به این صورت که مال خود را از دست غاصب باز برباید، صحیح نیست.

پرسشگر: ...

معظم له: درگیری شود، اشکالی ندارد. طرف، قدرت دارد که گرچه با زور و درگیری مالش را از دست غاصب بازپس بگیرد، این مشکلی ندارد.

در ادامه می فرماید:

«بل و كذا لو أمكن تخليصه ببعضه مع فرض انحصار طريق التخليص بذلك أبداً و كذا في المرهون إن أمكنه فكّه بسهولة»^۲؛

۱. العروة الوثقى؛ ج ۲، ص ۲۶۸.

۲. همان.

مالی دارد که پیش غاصب است. این شخص می تواند مقداری از مال خود را به غاصب بدهد و بقیه را پس بگیرد. اینجا تمکن از تخلیص مال دارد.

این بحث، بحثی است که پیشتر نظیر این بحث را در اول مباحث مربوط به شروط در شرط پنجم که شرط تمکن از تصرف بود ظاهراً، مطرح کرده ایم. در شرط تمکن از تصرف، که شرط خامس بود، در واقع، یکی از شروط وجوب زکات، تمکن تام از تصرف است. در آنجا، مرحوم سید چنین فرمود:

«الخامس تمام التمکن من التصرف، فلا تجب في المال الذي لا يتمکن المالك من التصرف فيه بأن كان غائباً ولم يكن في يده ولا في يد وكيله، ولا في المسروق والمغصوب والمجود والمدفون في مكان منسي، ولا في المرهون ولا في الموقوف ولا في المنذور التصديق به، والمدار في التمکن على العرف، ومع الشك يعمل بالحالة السابقة، ومع عدم العلم بها فالأحوط الإخراج»^۱؛

یعنی شرط پنجم از شرایط وجوب زکات، این است که فرد قادر به تصرف در مال خود باشد. با این شرط موارد مختلفی چون مسروقه، مال محجور، مال دفن شده در مکانی که جایش فراموش شده، مالی که به رهن گذاشته شده، مال وقف شده و مالی که نذر کرده که صدقه بدهد، و امثال آن که ضابطه اش تشخیص عرف است. پیشتر این بحث را ایشان مطرح کردند و ما هم به تفصیل مطرح کرده ایم. گفتیم که ما چهار نوع تمکن از تصرف داریم و باید دید که کدامیک از این انواع شرط وجوب زکات است: تمکن عقلی، تمکن عرفی، تمکن شرعی تکلیفی، و تمکن شرعی وضعی. یا از آن طرف بگوییم که چهار نوع عدم تمکن داریم: عدم تمکن عقلی، عدم تمکن عرفی، عدم تمکن شرعی تکلیفی، و عدم تمکن شرعی وضعی.

در آنجا بیان کردیم که قطعاً تمکن عقلی شرط نیست. به عنوان مثال، فرض کنید مال کسی در دست غاصب است و بازپس گیری آن از طریق روش های بسیار دشوار و هزینه بر ممکن است، به طوری که ممکن است جان فرد در خطر بیفتد و خونریزی اتفاق بیفتد. در چنین حالتی، گفته نمی شود که طرف قدرت دارد. حتی اگر فرد قدرت عقلی برای بازپس گیری مال خود داشته باشد، اما این قدرت، شرط وجوب زکات نخواهد بود. تمکن از تصرف که گفته می شود مراد آن نیست که تمکن عقلی در وجوب زکات کافی و شرط باشد. آنچه که برای وجوب زکات شرط است، تمکن عرفی است؛ یعنی عرفاً گفته شود که می تواند تصرف کند. حال اگر به عنوان مثال، غاصب، مال فردی را گرفته باشد و شخص مال باخته قصد داشته باشد از طریق دادگاه مال خود را پس بگیرد، هزینه زیاد یا مؤونه سنگینی هم به دنبال ندارد. ما در تعلیق بر فرمایش صاحب عروه که در همین مسأله فرمود: «إن أمکن أخذه بسهولة» که می فرماید اگر تمکن از اخذ بسهولة داشت اینجا الأحوط وجوب الزکاة. که گفتیم «أحوط» لزومی ندارد؛ بلکه حتماً زکات وجوب دارد. منتها گفتیم مناسب این است که به جای «بسهولة» گفته شود: «بلا مؤونه عرفیه»؛ بدون یک مؤونه عرفیه سنگینی می تواند مالش را پس بگیرد. مثلاً فرض کنید مالش در شهر دیگری است و به صرف سفر به آن شهر و مطالبه آن، می تواند مالش را پس بگیرد. عرفاً در این صورت گفته نمی شود که تمکن از اخذ ندارد. ما می گوییم در این صورت قدرت عرفی وجود دارد. این قدرت عرفی وجود دارد؛ چون مؤونه ای برای تخلیص مالش وجود ندارد؛ البته مشهور متأخرین کما اینکه مرحوم آقای خویی به متأخرین نسبت می دهند

و خودشان هم چنین نظری دارند، می فرماید که همین که قدرت از تصرف نداشت، این دیگر زکات بر او واجب نیست. اگر تخلیص ولو بلا مؤونه هم ممکن باشد، این باز هم تمکن از تصرف ندارد؛ چون در روایت تعبیر به «یقدر» داریم که اگر «لا یقدر» باشد زکات بر او واجب نیست. در دو سه مورد از روایات باب این عبارت آمده بود، سابقاً روایاتش را خواندیم، که کلمه «لا یقدر» آمده بود. ما گفتیم که این «یقدر» شامل این موارد می شود و نظر صاحب عروه هم بنابر احتیاط واجب، همین است. مرحوم آقای خویی رحمته الله علیه که این نظر را هم به مشهور متأخرین نسبت می دهد که البته این نظر مشهور متأخرین برای ما احراز نشده است. ایشان می فرماید که مشهور متأخرین قائلند به اینکه همین که قدرت بر أخذ مال نداشته باشد، این دیگر تمکن از تصرف ندارد و موضوع وجوب زکات نیست؛ حتی اگر امکان تخلیص مال داشته باشد ولو بسهولة و یا به تعبیر ما بلا مؤونه.

عبارت این است که می فرماید صحیح زراره عن ابی عبد الله علیه السلام أنه قال:

«فِي رَجُلٍ مَالُهُ عَنْهُ غَائِبٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ قَالَ: فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ حَتَّى يَخْرُجَ فَإِذَا خَرَجَ زَكَاةُ لِعَامٍ وَاحِدٍ فَإِنْ كَانَ يَدْعُهُ مُتَعَمِّدًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ فَعَلَيْهِ الزَّكَاةُ لِكُلِّ مَا مَرَّ بِهِ مِنَ السِّنِينَ»؛

این روایت را قبلاً گفتیم که بر اساس این روایت، اگر دست غاصب هم باشد و یقدر علی آنچه، هر چند مالش در شهر دیگر باشد، اما می تواند آن را بازپس گیرد، نمی تواند در خانه بنشیند به بهانه اینکه لا أقدر علی أخذ المال، تا در نتیجه زکاتش را ندهد؛ خیر. به هر حال گفتیم قدرت عرفیه شرط است.

بعد گفتیم که نه قدرت شرعی تکلیفی، نه قدرت شرعی وضعی، هیچ کدامشان شرط در وجوب زکات نیست. حالا فرض کنید یک مالی از نظر شرعی ممنوع التصرف در این مال زکوی است. مثلاً متعلق نذر است و ممنوع التصرف است به لحاظ اینکه منذور است یا به لحاظ اینکه محجور است. حالا متعلق نذر باشد به طوری که دیگر از ملک او خارج باشد، بله، این را گفتیم خارج از وجوب زکات است. یا مثلاً رهن و مال مرهون که شرعاً تصرف در مال مرهون جایز نیست، ما گفتیم اینجا جایی که فقط تصرف، شرعاً ممنوع است، از ملکش خارج نشده، ولی ممنوع است از تصرف در مالش، مال زکوی است و حد نصاب هم دارد حول هم بر آن گذشته، چرا زکات واجب نباشد؟! اگر بتواند از مال دیگری زکاتش را بدهد، زکات بر او واجب می شود. اگر نتواند از مال دیگری زکاتش را بدهد، خب نمی تواند. اما اگر توانست باید زکات این مالی که همین امسال حول بر آن گذشته را بدهد. صرف اینکه شرعاً نمی تواند در این مال تصرف بکند، این مانع از تعلق زکات به مال نیست؛ چون عنوان: «لَا يَقْدِرُ عَلَى اخْذِهِ» این قدرت، ظهور در قدرت عرفی است، شامل قدرت شرعی نمی شود. «لا یقدر» بر او صدق نمی کند؛ بلکه «یقدر علی آنچه»؛ مثلاً فرض کنید که مال محجور، که یقدر علی آنچه و لو اینکه محجور از تصرف است. بله، اگر قدرت عرفی علی آنچه ندارد، زکات بر او واجب نیست. اما اگر قدرت عرفی دارد اما قدرت شرعی ندارد، شرعاً ممنوع التصرف است، گفتیم اگر این چنین است، قدرت هست، «یقدر علی آنچه» صدق می کند. منتها اگر از خود این مال نمی تواند زکاتش را بدهد، خب از غیر این مال، زکاتش را بدهد. این بحثی است که ما قبلاً کردیم و در آنجا به این نتیجه رسیدیم.

بنابر این نتیجه می‌آییم سراغ بحث امروز در مسأله نهم که می‌فرماید: «إذا تمكّن من تخليص المغصوب أو المسروق أو المجحود بالاستعانة بالغير أو البيّنة أو نحو ذلك بسهولة، فالأحوط إخراج زكاتها»، در جواب ایشان می‌گوییم فالأحوط، نه؛ بلکه فالمتمتعين إخراج الزكاة. چون اینجا قدرت عرفیه دارد. می‌تواند در مالش تصرف کند و لو بالاستعانة بالغير هم بوده باشد. مثلاً اگر کسی مالی دارد که در اختیار خودش است و اگر بخواهد زکاتش مالش را بدهد باید از انبار، با کمک چند نفر این بار را بیاورد. پس اینجا با اینکه به کمک غیر نیاز دارد تا بخواهد زکاتش را بدهد باز هم عدم تمکن از تصرف در اینجا صدق نمی‌کند. یا اگر با بیّنه بتواند، مثلاً مالش را کسی گرفته و در دادگاه هست که اگر بیّنه اقامه کند که این مال من است، و با بیّنه به مالش می‌رسد باید این کار را بکند و واجب است. پس این عبارت صاحب عروه که می‌فرماید: «فالأحوط إخراج زكاتها»، نظر ما این است که «فالمتمتعين إخراج زكاتها» بر خلاف مبنای آقای خویی که این مبنا را به مشهور هم نسبت داده‌اند.

بعد می‌فرماید: «و كذا لو مكنه الغاصب من التصرف فيه مع بقاء يده عليه» غاصب، دست از مال برنداشته است اما گفته می‌توانی تصرف کنی. فرض کنید که صاحب مال، زمینی دارد و مفصل کشت گندمی کرده، ولی یک غاصبی آمده نمی‌گذارد که او تصرف در این مالش بکند. اما اگر به او گفته شود که قصد دادن زکات دارم، آن غاصب ممانعت نمی‌کند. واجب است زکات مالش را بدهد. چون این مقدار از تمکن تصرف دارد.

و در ادامه می‌فرماید: «أو تمكّن من أخذه سرقة»؛ ممکن است که از طریق سرقت مال خود را باز پس بگیرد. حالا گفتیم این تعبیر «سرقة» به نظر ما تعبیر درستی نیست که کسی مال خود را از دست غاصب نجات دهد، به چنین کاری سرقت نمی‌گویند که «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»^۱ شاملش شود؛ این تخلیص مال است. انقاذ مال و استنقاذ مال است به هر طریقی، که در آن قدرت بر تصرف وجود داشته باشد.

و در ادامه می‌فرماید: «بل و كذا لو أمكن تخليصه ببعضه مع فرض انحصار طريق التخليص بذلك أبداً»؛ در اینجا ما بر این مطلب دو ملاحظه داریم:

اولاً: ما اطلاق این را قبول نداریم که گفته شود: «بل و كذا لو أمكن تخليصه ببعضه» این «بعض» اگر «بعض» ناچیزی باشد، مثلاً فرض کنید که مالی که دارد، مثلاً هزار تن گندم دارد، ۵ کیلو، ۱۰ کیلو، ۵۰ کیلو، ۱۰۰ کیلو را به او بدهد تا تخلیص شود، که به لحاظ عرفی مؤونه کمی محسوب می‌شود. اما اگر بگوید نصف آن را به من بده تا بتوانی مال خود را پس بگیری. نه، نصف مال را بدهد تا بتواند زکات بپردازد؟! نه، این پذیرفتنی نیست. در اینجا قدرت عرفیه بر تصرف، صادق نیست. لذا ما «بل و كذا لو أمكن تخليصه ببعضه» به اطلاقش را ما قبول نداریم؛ بلکه «ببعضه اليسير أو غير معتد به عرفاً» که در مقابل کل مال، لایعتنی به. پس لازم است چنین قیدی به آن بزنیم.

ثانياً: آنجا که می‌فرماید: «مع فرض انحصار طريق التخليص بذلك أبداً» باید بگوییم که اگر قید اول را بزنیم دیگر این قید وجهی ندارد. یعنی بگوییم «كذا لو أمكن تخليصه ببعضه اليسير، تجب عليه الزكاة» چه اینکه بتواند و لو ببعضه اليسير تخلیص کند چه نتواند. چون در هر دو حالت قدرت عرفیه صادق است؛ پس قید دوم وجهی ندارد. پس لا وجه للإطلاق

الأول ولا وجه للتقييد الثاني. نه آن اطلاق را ما قبول داریم و نه این قید را، آن هم «أبدًا» که قطعاً قید غیر ضروری است و کل این قید لازم نیست.

و در آخر، می فرماید: «و كذا في المرهون إن أمكنه فكّه بسهولة». گفتیم به نظر ما، كلمه «بسهولة» جای تأمل دارد. بلکه بهتر است گفته شود «إن أمكنه فكّه بغير مؤونة معتدّ بها عرفاً». این تعبیر اولی است. حالا این مؤونة می تواند مؤونة مالی باشد، می تواند مؤونة جسمی باشد یا مؤونة مالی یا آبرویی. یعنی باید برود و درخواست و التماس از طرف کند. با اینکه شخص موجه و محترمی است. آن هم درخواست و التماس از کی؟ از ظالم. التماس از یک حاکم جائز کند، خیر. اگر تمکن متوقف بر چنین پذیرش تذللی است، در این صورت این مؤونة ای است که لا تصدق معها القدرة العرفیه».

بنابراین، نتیجه این می شود - که جامع بین همه این شقوق مسأله است - که «إن أمكن تصرفه فی ماله بلا مؤونة كثيرة عرفاً فعليه الزكاة»؛ اما اگر این مؤونة كثيرة ثقیله عرفیه بود، در این صورت صدق عدم قدرت عرفیه می کند. و لو اینکه این مؤونة برای او مقدور باشد؛ اما چون مؤونة سنگینی است معذک اینجا قدرت عرفی صدق نمی کند؛ حالا ایشان تعبیر به «بسهولة» می کنند، که گفتیم این تعبیر خیلی دقیقی نیست یا اولی نباشد. این هم از مسأله نهم.

و صلّى الله علی محمد و آله الطاهرين